

# زندگی مشترک خانم ایکس و آقای ایگرگ

نمایشنامه در دو پرده

بازیگران:  
-خانم ایکس  
-شوکت بانو  
-عسل مامان  
-آقای ایگرگ  
-خان عمو  
-علیمردان خان

## دکتر پریسا جهانلو

پزشک، درمانگر روابط زناشویی و پژوهشگر فیلم‌درمانی

ونکوور کانادا

### پرده اول:

صحنه: اتاق پذیرایی آقا و خانم ایکس

عسل مامان سرش را از پشت مبل خانم ایکس بالا می‌آورد، آستین خانم ایکس را می‌کشد: خانم ایکس با لحن بچه‌گانه می‌گوید: من اصلاً برات مهم نیستم، همیشه طرف غریبه‌ها رو می‌گیری... آقای ایکس می‌خواهد حرف بزند، اما خان‌عمو ول کن نیست: تو هیچ‌وقت تصمیم درست نمی‌گیری، آگه با من مشورت کرده بودی... خانم ایکس سرش را که بالا می‌آورد چشم‌های شوکت بانو را می‌بیند که از توی تابلو به او خیره شده، بعد با لحن شوکت بانو می‌گوید: با تو مشورت کنم؟ مثلاً جنابعالی از امور فامیلی من خیلی اطلاع داری؟ من خودم می‌دونم باید برم یا نه. آقای ایگرگ تا به خودش بجنبند علیمردان از کولش بالا رفته و روزنامه را مچاله کرده: نشد یک شب که میام خونه آرامش داشته باشم...

روی دیوار عکس‌های عروسی آقا و خانم ایکس در کنار عکس‌های دوران بچگی‌شان و عکس‌های خاله بزرگ خانم ایکس (شوکت بانو) و عموی آقای ایگرگ (خان‌عمو) دیده می‌شود. تلویزیون روشن است و آگهی‌های بین سریال را پخش می‌کند. خانم ایکس: امروز خواهرم زنگ زد، گله می‌کرد که چرا تولد بچه‌ی خواهرشوهرش نرفتم. آقای ایگرگ (روزنامه دستش است و یک چشمش هم به تلویزیون): ها؟ خانم ایکس: می‌گم نازنین گله‌گزاری می‌کرد چرا تولد بچه‌ی خواهرشوهرش نرفتم... به نظر تو باید می‌رفتم؟ خان‌عمو به آقای ایگرگ سیخونک می‌زند: آقای ایگرگ گلویش را صاف می‌کند: روابط فامیلی رو باید نگه‌داشت، اونا عروسی ما اومده بودن، نه؟



خانم ایکس به شوخی می‌زند پشت دستش. آقای ایگرگ: راستش من غلط‌کنم در مسایل مربوط به خانم‌ها دخالت کنم... خودت چی فکر می‌کنی؟ به نظرت باید می‌رفتی؟

خانم ایکس به فکر فرو می‌رود: خوب می‌دونی، من زیاد اونا رو نمی‌شناسم، فکر کردم بهم سخت می‌گذره، ولی خوب دوست دارم با فامیل‌های بچه‌دار بیشتر رابطه داشته باشم که وقتی خودمون بچه‌دار شدیم همبازی داشته باشن... آقای ایگرگ: کاملاً درسته، یه تلفن بزن و بگو که چرا نرفتی.

خانم ایکس: شاید هم یه کادو بگیرم فردا عصر با نازنین یه تُک پا برم خونه خواهرشوهرش...

آقای ایگرگ: خان‌عموی من همیشه می‌گفت... مردم‌داری صفت خیلی خوبی است، خان‌عموی من... خانم ایکس به عکس خان‌عمو نگاه می‌کند و لبخند می‌زند...

خانم ایکس، شوکت‌بانو و عسلِ مامان سه‌تایی شروع به گریه و حرف‌زدن می‌کنند، آقای ایکس و خان‌عمو و علی‌مردان می‌روند تراس سیگار بکشند (فقط آقای ایکس سیگار می‌کشد).

### پرده‌ی دوم:

صحنه: آشپزخانه

خانم ایکس دارد کتلت‌ها را با سلیقه توی ظرف می‌چیند، آقای ایکس شربت آبلیمویش را که در فامیل لنگه ندارد به هم می‌زند. خانم ایکس: راستی امروز نازنین زنگ زده بود، گله می‌کرد که چرا به تولد پسرِ خواهرِ شوهرش نرفتم. آقای ایگرگ: هممم... خیلی ناراحت شده بود؟

خانم ایکس: نمی‌دونم فکر کنم ناراحت شده بود... به نظر تو باید می‌رفتم؟ آقای ایگرگ یواشکی یک سیب‌زمینی سرخ‌کرده برمی‌دارد و در دهانش می‌اندازد.

